

# فاجعه کور کردن رضاقلی میرزا بدست نادرشاه

از روزی که در جنگلهای مازندران به نادر تیراندازی شد ، سوءظن شاه به فرزند ارشدش رضاقلی میرزا که از وقت عزیمت او به هند ( سوم شعبان ۱۱۵۱/۱۷ نوامبر ۱۷۳۸ ) تا تاریخ دیدار پدردر قره تپه باده غیس هرات ( اول ربیع الثانی ۱۱۵۳/۱۹ سپتامبر ۱۷۴۰ ) به عنوان نایب السلطنه در ایران حکومت میکرد ، فزونی پذیرفت . (۱) پادشاه ایران ، پیش از وقوع این سانحه نیز دلایلی زی خود گرد آورده بود که سوء نیت فرزند را مدلل می داشت و دست کم مردم مستبد و خود رائی چون او را که به هیچوجه حوصله قبول و تحمل فرمانروا و صاحب اختیار دیگری در ایران را نداشت ، نسبت به اقدامات ولیعهد که خود از باب جباریت و خویشن بینی ، دست کمی از پدر نمی دید مشکوک می نمود .

راستی هم این است که رضاقلی ، خواه به دلیل جوانی و ناپختگی در امور سیاست و مملکت داری و خواه به اغوای کسانی که دور و بر او را داشتند ، اقداماتی انجام داده بود که از چشم تیز بین و دقیق مرد متوجه و پروسواسی چون نادر نمی توانست دور بماند . نایب السلطنه در مدت غیبت پدر از ایران به ضرب سکه به نام خود دست زده (۲) \* و دیگر این

---

۱- این واقعه در تاریخ ۲۸ صفر ۱۱۵۴/۱۵ مه ۱۷۴۱ و بهنگامیکه نادر به اتفاق اهل حرم و قرقچی های خود از جاده باریکی که در مناطق جنگلی سواد کوه بود ، به سوی گردنه گدوک حرکت میکرد روی داد و شخصی که خود را در حدود بیست قدمی شاه ، در پشت درختی پنهان ساخته بود ، تیری به سوی او شلیک کرد گلوله پس از آن که دست نادر را خراش داد و شست او را زخمی کرد ، در گردن اسبش فرو رفت و نادر با حمله ای جنگی ، در وقت سقوط اسب به روی زمین ، خود را به مردن زد . مرتکب به تصور این که کارشاه را به انجام رسانیده از خالی کردن گلوله دوم خودداری کرد و چون به فاصله کمی رضاقلی و نگهبانان شاهی فرارسیدند و سردر عقب تیراندازی که شناخته نشد ، نهادند ، نادر از گزند خلاصی یافت :

نادر شاه ، ص ۲۵۴ - ۲۵۳

۲ - سجع سکه او چنین بود :

بچه نادر و سگ علی ام

شکرالله که من رضاقلی ام

رضی الدین تفرشی ، تاریخ زندگی نادر شاه افشار ، برگ ۱۸۷

که بدون کسب اجازه از شاه که آن هنگام در هند بود ، تهماسب صفوی و فرزندان او را در سبزوار به قتل رسانیده بود .

عبدالکریم می گوید که در شب بروز شایعه مرگ نادر در هند ( یازدهم ذی الحجه ۱۱۵۱) عده ای از دهلی بیرون رفتند و این خبر را در همه جامنشر ساختند تا آنکه به ایران رسید و رضاقلی " از استماع این خبر اندیشناک شد که : مبادا مردم ایران که از افراط ظلم و تعدی من به جان آمده اند ، به شاه تهماسب گرویده ، مرا از میان بردارند . بنابراین مردم به سزوار فرستاده که شاه بی گناه رابعه پسرش عباس میرزا را شهید کردند ——— ، چون به غیر از اجازت سلطان مرتکب این امر شیع شده بود لہذا به این بلا مبتلا گردید . " (۳) سه دیگر از سیئات اعمال او را تغییر و تبدیل فرمانروایان و والیان منتخب نادر شمرده اند که وقتی به مدت ده ماه از احوال پدر در هند آگاهی نیافته است ، به تحریک خام طمعانی که نایب السلطنه جوان رامستعد هر نوع اقدام بی رویه می دپدهاند ، دست به انتصاف ماموران تازه ای زده و " برای ضبط امورات پادشاهی (۴) افراد مورد توجه نادر را کنار گذاشته است (۵) نکاتی از این قبیل نیز که " میرزا عبداللطیف پدر خود میرزا الغ بیک را به جهت حب جاه به قتل آورده و بسیاری پادشاهان و فرماندهان فرزندان خود را به قتل رسانیده اند که مبادا دخل در پادشاهی نمایند . " (۶) که بوسیله " جمعی فساد پیشه به عرض

۳- بیان واقع ، ص ۱۱۰ - ۱۰۹ ، در این زمینه محمد کاظم شرحی به تمام ذکر کرده و رایزنی های امرای به کیش و از جمله محمد حسین خان فاجار استرآبادی را برای هلاک تهماسب و جمله فرزندان او بیان داشته است .

عالم آراء ، ۲ ، ص ۵۰۳ - ۴۹۴ ، باری ، حدوث این واقعه در بهار سال ۱۱۵۲ در سبزوار بوده است .

۴- عالم آراء ، ۲ ، ص ۴۹۴ .

۵- " جمعی از کونه اندیشان و خوش آمدگویان به سمع والا رسانیدند که حکام و

ضابطین که حضرت صاحبقران در ولایات بعیده تعیین فرموده هرگاه خدای نکرده از آن حضرت خبری نرسد گاه باشد که حکام مذکور عنان عصیان به صوب وادی مخالف برتافته سرکشی نمایند نظر به مصلحت آن امرای بدکیش ، حکام و ضابطین و عمال که در ولایت خراسان و عراق تعیین گشته بود ، معذور و در عوض دیگری رانا مزد و به حکومت و ضابطی ولایات تعیین می فرمود . " : همان کتاب ، همان جا .

۶- همان کتاب ، همان جا .

عاکفان سده سینه والا" (۱) (رضا قلی) رسانیده می شده ، البته از گوش تیز شنسو جاسوسان نادری که در همه جا بوده اند ، دور نمی مانده و طبعاً "مایه انزجار و خستگی خاطر شاه آکنده از گمان های بد را فراهم می ساخته است .

مورخان این راهم نقل کرده اند که وقتی شاه به هرات باز گشت و پیشاپیش برای نایب السلطنه پیغام داده بود که او را در آن شهر ملاقات کند ، رضاقلی عمداً "مدتی راه تعلل گذرانیده و به بهانه این که گرفتار امور مملکتی است ، در رفتن اهمال ورزیده بود ، هنوز مشخص نیست که آیا به راستی امور کشوری وی را از اطاعت دستور پدر باز داشته و یا این که بانوعی تعلل ، قدرت و اعتبار شخصی خود را می خواسته است که به یاب نیرومندش نشان دهد ، هنگامی هم که سرانجام تصمیم به ترک تهران و ملاقات پدر گرفت ، به اندازه کافی نفوذ و قدرت یافته بود که نگهبانان مخصوص خویش را نیز همراه بردارد و مانند پادشاهی باطمینان و جلال مسافرت کند . باری که چون به موقع نیز حرکت نکرده بود ، ملاقات در هرات صورت نگرفت و بلکه در قراته بادغیس روی داد .

محمد کاظم (۲) که از هرات همراه نادر بود ، و جریان وقایع را عیناً "مشاهده و یادداشت کرده است می نویسد که رضاقلی شش هزار نفر سوار ملازم و شش هزار نفر جزایرچی با خود داشته که آنها را در دو سوی گذرگاه نادر صف آرا ساخته است تا در هنگام ورود شاهنشاه به ادای احترام پردازند و وقتی نادر به نزدیکی آن جمع رسیده ، از قبل سواری خود پائین آمده و برای مشاهده بهتر گارد مخصوص ولیعهد ، سوار بر اسب شده است . (۳)

۱- همان کتاب ، همان جا ، لکه هرات به تشکیل انجمن نوروزی سال ۱۱۵۳ رضاقلی نیز اشاره می کند که در طی آن نایب السلطنه از همه حکام ایران درخواست کرده بود که به تهران بیایند ، وعده ای این گردهم آئی را شبیه به انجمن دشت مغان دانسته اند که در آن نادر ، رای سران ملت را برای تصاحب تخت سلطنت استفسار کرده بود و برخی انجام این امر را به واسطه انتشار شایعه هجوم احمد پاشا والی بغداد به ایران ذکر کرده اند .

: نادر شاه ، ص ۲۲۸

۲- محمد کاظم با اعتنای به دستور نادر برای حضور فرزند در هرات می نویسد که "بندگان والا (رضاقلی) به تقاضای جاهلی و غرور و سریر فرزندی صاحبقرانی در ارض فیض مدار تدارک مایحتاج عساکر خود را حسب الواقع مضبوط ساخته ، که هر یک از ملازمان خود را به بیراقهای طلا و نقره و لباسهای زربفت و کمیاب و بکرس زیب و زینت داده ، باطمینان تمام و سررشته مالا کلام با سرکردگان و سرخیلان سپاه خراسان عازم خدمت در گاه سلاطین

سجده گاه گردید " : عالم آراء ، ص ۵۲۱ - ۵۲۰

۳- همان کتاب ، ص ۶۲۱

بعد از ملاقات پدر و فرزند ، می‌افزاید که "مسود این اوراق حاضر و به رأی العین مشاهده می‌کرد که دارای زمان به کناره صف‌ها آمده خیره خیره بدان سپاه زرین کلاه مشاهده کرده ، تحسین و آفرین می‌فرمود ، اما در دل به جهت اغوای جمعی فساد پیشه که سخنان غرض آمیز که نسبت به حضرت گیتی‌ستان ، نواب رضاقلی میرزا می‌فرموده ، دعوای پادشاهی و دفع آن حضرت در دل داشته ، تقریر کرده بودند خاقان دوران را از ملاحظه آن سپاه صدق این گفتار در دل فراریافت . " (۱)

نادر بی‌درنگ دستور داد که آن جماعت متفرق شوند و به فاصله نیم ساعت ، جراحی یا چهل نفر نگهبانان مخصوص رضاقلی ، کسی به گردش نماند . ولیعهد که سخت آزرده خاطر شده بود " هر دم به جهت تفرقه آن سپاه اشک حسرت از دیده‌ندامت می‌ریخت . جمعی از ندیمان خاص به نصایح دلپذیر آن را دل آسائی دادند و حضرت گیتی‌ستان . در محل غروب آفتاب فرزند خود را احضار کرد ، استفسار احوالات آنرا کرده دل‌آسائی و دلجوئی بسیار کرده و فرمود که به جهت گرفتن سپاه شنیدم رنجیده خاطر گردیده‌ای ؟ چون مردم ایران طاقت دیدن دو دستگاه رانداشتند ، سر رشته را یکی کردیم و این دولت و این لشکر و این حشمت ، همه از آن تست ، نحوی سلوک و معاش اختیار کن که احدی راه تسلط بر تو نداشته ، بدگوئی نتواند نمود و در خصوص قتل بندگان رضوان مکان شاه تهمااسب صفوی ابرام زباده فرمودند و در ظاهر با امرا و اعیان می‌گفت که : به جهت قتل شاه تهمااسب از رضاقلی رنجیده خاطر گردیده‌ام و بدین سبب از ایالت ایران او را عزل گردانیدم (۲)

این‌ها همه مسائلی بود که البته می‌توانست به نحوی طبیعت شکاک و بهانه جوی نادر را به خود مشغول نگهدارد وقتی هم موضوع انتخاب دختر و یا خواهر ابوالفیض خان برای رضاقلی مطرح بود ، (۳) \* جواب درشت او شاه را ناراضیتر ساخت و شاید هم نوعی از تمرد در برابر فرمانهای بی‌چون و چرای فاتح خراسانی به حساب آمد (۴) \* البته نادر کسی نبود

۱ - همان کتاب ، ص ۵۲۲ - ۵۲۱

۲ - همان کتاب ، همان جا .

۳ - ابوالفیض از دودمان چنگیزی و حکمران بخارا بود .

۴ - به تقریر محمد کاظم وقتی درخواست رضاقلی برای ازدواج با دختر کهتر که "در عقل و کمال و فصاحت و بلاغت و وجاهت بی‌قرینه" روزگار و یکدانه" گوهرگان صنیع آفریدگار بوده ، از دیدگاه نادر به اقتضای دوری از " شیوه" آداب و ضوابط " مورد قبول قرار نگرفته است ، وی که " سوء مزاجی با علی‌قلی خان داشت گفت : هرگاه چنین است مرا کدخدائی در کار نیست و اگر خداوند عالمیان نظر شفقتی به من داشته باشد عنقریب صیبه پادشاه



که به اندک تقصیری تصمیمات سخت و بی بازگشت، اتخاذ کند و آنهم نسبت به قره العیسی و امید اصلی زندگی خود بی اعتنا و بدبین بماند. \* ۴ اما سانحه تیراندازی به او هم نه در زمره شایعات و اباطیل بود و سوءنیت دست‌اندرکاران برای فتنای وجود شاه، جای تردید باقی نمی‌گذاشت.

طبیعی می‌نمود که پس از این اتفاق، نیروهای امنیتی متجسس شاه، در همه جا کمین خلافاکاران کنند و هر کس راه بهانه‌ای جلب و استتطاق نمایند، عبدالکریم می‌نویسد که در روز سوم حادثه دو نفر افغان را دستگیر کردند و به خدمت نادر آوردند ولی وی با ملاحظه وضع و حال آنان دستور آزادیشان را صادر کرد و به هر کدام نیز معادل ده تومان یادداشت روپیه انعام داد. به آورنده و گیرنده آنها نیز عتاب کرد که: "عبث عبث مردم بی تقصیر را متهم ساختن چه فائده است؟ زیرا که من حریفان خود را به واجبی می‌شناسم و بهمین دستور چندین کس را به این امر شنیع منسوب ساختند، لیکن سلطان متهمان را به عطای خلعت مسرور می‌فرمود." (۵)\*

چنین به نظر می‌رسد که از همان آغاز امر، رضافتلی کانون توجهات سوء و گمان‌های هراس‌انگیز پدر قرار گرفته باشد، چه در پایان راه شمال به تهران است که نادر فرزند را "به عزم بیلا میش از رکاب اقدس مرخص و مأمور به توقف در تهران (۶)\* می‌گرداند. از چگونگی امر مقرر گردیدن "مالیات تهران به اخراجات سرکار شهزاده" دانسته میشود که نادر پسر مهتر خود را از نظر افکنده و به نوعی بی‌اختیاری و حبس‌نظر یا انزوا جوئی وادار

ختا و ختن را چنان نماید که به عقد من در آید. کدبانویان حرم چگونگی گفتگوی بندگان و الا را به سمع پادشاه ربع مسکون رسانیدند، از شنیدن این کلام و رسانیدن این پیغام بندگان و الاشان را آتش غضب در کانون سینه شعله‌ور گشته، با خود اندیشید که: رضافتلی هوای سلطنت و کامروائی در سردارد! "و بدنبال این واقعه مقرر داشت که آن دختر را برای خود نادر خواستگاری کنند. عالم آراء: ص ۵۴۶ - ۵۴۵، از همین جا و از دلائل دیگری می‌شود استنباط کرد که بدگوئی کسان محرم درباری و افراد خانواده نادر هم در تغییر نظر شاه نسبت به رضافتلی بی‌تاثیر نبوده و اندک‌اندک ذهن او را نسبت به فرزند مشوب و تیره گردانیده است.

۴ - فرزند دوم نادر نصرالله مرد بالغی نبود و به حکایت مورخان غالباً "بیمار بوده

است.

۵ - بیان واقع، ص ۱۰۹ - ۱۰۸

۶ - جهانگشا، چاپ ۱۳۹۶، ص ۲۰۷

ساخته است (۱). شاه پس از این پیش آمد تلخ، عازم سرکوبی سرکشان لزگی در داغستان شد که قرب سه سال پیش برادرش ابراهیم خان راکشته و بی حسابی های فرزندان برتکب شده بودند ولی از سوء حادثه نیروهای فاتح او که در همه جا دشمنان را منکوب و مخدول می گردانیدند، در مواجهه با کوهنشینانی که در پناهگاه های جنگلی و صعب العبور از همه موجودیت و زندگانی ساده خود دفاع میکردند توفیقی نیافتند و با این که نادر توانست سرانجام برخی از قلاع آنها و از جمله قرشی را تسخیر کند، باز از لحاظ افراد و مهمات، تلفات بسیاری بر قوای وی وارد آمد، شدت سرما و ریزش برف و نبودن آذوقه، توأم با آشنائی جنگجویان از خود گذشته لزگی - که امید فراری برای زندگی به قهر گرفتار آمده خود نمی دیدند - مشکلات بسیاری برای ارتش نیرومند و کثیرالعدد نادر فراهم آورد و از راه تحمیل شکستهای دردناک که با همه کوچکی خود اثرات بزرگی در روح فاتح مقتدر آسیاباقی می گذاشتند، برحیثیت و مقام اولطماط سختی باقی نهادند (۲) \*

وضع مزاجی نادر هم به واسطه عزیمت علوی خان حکیم باشی (۳) \* به بی اعتدالی و وخامت گرایشید و طغیان های شدید غضبی که گهگاه بر او مستولی میشد - و برای مدتی به ندرت حادث می گشت دگر باره به نحوه های حادثه و بیبایی تری ظاهر می گردید .  
نادر که در اواخر پائیز سال ۱۱۵۴/۱۷۴۲ از حدود آوار عقب نشسته و از طریق ترخو به ایران بازگشته بود \* ، دستور داد که رضافلی میرزا را از تهران به محل اقامت او بیاورند .

۱ - همان کتاب همان جا و نیز عالم آرا ، ۲ ، ص ۵۹۸

۲ - در این تاریخ نادر به تمامه در اوج اقتدار بود و همسایگان کشور او در شمال و مغرب، مدام در اندیشه آن بودند که مبادا شاه قصد یکی از آنها کند و با استفاده از اعتبار نظامی و امکانات سرشار مالی خود، شکستهایی را بر آنها تحمیل نماید، کالوشکین سفیر روسیه که در تهران به خدمت نادر رسیده بود، به دولت متبوع خود چنین گزارش داده بود که: " بخت النصر جدید از باده پیروزی های خود سرمست است و می گوید که تسخیر هندوستان برای من کار دشواری نبود. من هرگاه با یک پا حرکت کنم، هند را فتح می کنم و هرگاه با دو پا حرکت کنم دنیا را می گیرم." نادر شاه ص ۳۵۵

۳ - میرزا محمد هاشم شیرازی که در ابتدای جوانی از فارس به هند رفته و در دربار سلاطین گورکانی مقام شایسته ای یافته بود در موقع اقامت نادر در دهلی به سلک ملازمان او پیوست و عنوان طبیب مخصوص شاهنشاه را یافت.

این طبیب که در فن خود یگانه روزگار بود، علت بد خلقی های نادر را که ناشی از سوء



تا این تاریخ به دلیل دستگیری نیکقدم نامی (۳) از غلامان سابق دلاورخان تایمی ، (۴) \* و تحقیقات انجام شده بوسیله خود نادریرشاه مسلم شده بود که سوء قصد به تحریک و تشویق شاهزاده انجام گرفته است (۵) \* رضافلی در محضر پدر به سختی از خود دفاع کرد ، و در مقام انکار از اتهام وحشتناکی که به او نسبت داده بودند اظهار داشت که : " هر چه گفته‌اند ، خلاف به خاک پای مبارک عرض کرده‌اند و هرگاه اراده سلطنت و فرمانروایی در خاطر من قرار یافته بود ، در محلی که رایسات جاه و جلال در نواحی هندوستان نزول داشتند ، بایست این اراده از قوه فعل آمده . اظهار مخالفت نمایم و با وجود آن که لله الحمد والمنه ، به اقبال نادری الحال تمامی ممالک محروسه از آن من است ، مرا چه باعث گشته که در قتل پدر کوشم ؟ (۶) \*

شاه که پیشاپیش پسر را محاکمه و محکوم کرده بود ، به این سخنان واقعی ننهاد و دستور داد که او را در زنجیر نگهدارند . روز دیگر ، بارایزنان خود میرزا زکی و حسنعلی خان معیارباشی و نظرعلی خان ناظر به تفکر و مشورت پرداخت و از این که رضافلی به جهت حب جاه و دنیا نقشه قتل او را طرح کرده و نیکقدم را به این عمل ترغیب نموده است سخن گفت . به تقریر محمد کاظم ، نادر در صدد بوده است که به قتل فرزند امر کند ولی " ناصحان امنای مزاج و بی دندانی بود کشف کرده و چهار طریق تهیه اغذیه مناسب و چه ایراد نصایح تند ،

در طی دو سال که در خدمت او بود ، به سلامت احوالش بسیار کمک رسانیده بود ، متأسفانه در تابستان سال ۱۱۵۴ / ۱۷۴۱ و پیش از آغاز لشکر کشی نادر به داغستان از شهر قزوین ، خدمت او را ترک گفت و پس از وی ، دیگر حکیمان ایرانی و فرنگی علاج بیماریهای شاه را ندانستند و یان توانستند ، و دیگر باره او را به چنگ مصائبی که دائما " شدت می یافت رها کردند . رک نامه های طبیب نادر شاه ، تعلیقات ، ص ۷۵ ، و تاریخ نادرشاهی ، تعلیقات ، ص ۳۱۸ . ۱۷۳۳۱۷ خاندن شاه ، ص ۲۶۳

۴- این مرد در نزدیکی ای واقع در هرات دستگیر شده و به خدمت نادر در داغستان اعزام شده بود . همان کتاب ، ص ۲۶۴ .

۵- محمد کاظم می نویسد که نادر در شیروان و در خلوت خاص نیک قدم را به حضور طلب داشته و قسم به ذات الهی یاد فرمود که هرگاه راستی را پیش آوری و بیان واقع را به عرض برسانی از سرکشتن تو می گذرم والا به زجر تمام و سیاست مالا کلام تو را به قتل خواهم رسانید " و اوسر انجام اعتراف کرد که به اغوای رضا قلی میرزا به آن فعل شنيع دست زده است : عالم آراء ، ۲ ، ص ۵۹۸ - ۵۹۶

۶- همان کتاب ، ص ۶۲۵ و نیز نامه های طبیب نادر شاه ، ص ۲۱ .

دولت دوران عدت خاموشی اختیار نموده ، جواب ندادند (۷) \* شاید هم رفتار نادر طوری بوده است که کسی را یارای مخالفت با تحکمت و دستورهای وی نبوده اسر ر یا از سوئی بتوان اظهار داشت که آن چنان کینه اعمال مستبدانه وی را در دل می داشته اند که هرگونه عمل شنیع شاه با افراد خانواده خود را ، وسیله ای برای انتقام جوئی پنهانی می دانسته اند . محمد کاظم می افزاید که : " دارای دوران ساعتی به استراحتها اشتغال داشته ، بعد از تأمل و تفکر زیادی مقرر داشت که چشم های آن شاهزاده والا کبهر را از حدقه بیرون آورده به حضور حاضر ساختند . " (۸) \* تا اینجا نادر به گونه ای عمل کرده بود که فراخور خود کامه ای مغرور و بی احساس است و باین که به روایت اکثر مورخان شاهزاده دلایلی بر بی گناهی خود ارائه داده بود ولی هیچ کدام مسموع او نشده و در تصمیم متخذه تغییریری ایجاد نکرده بود . لیکن به مجرد مشاهده چشمان از کاسه بیرون آمده فرزند " آه سرد از دل پردرد کشیده ، به گریه درآمد . " (۹) \*

\* شدت ندامت نادر به حدی بوده که می توان گفت پس از این عمل فجیع به سختی به خود آمده و ناشیری جان سوز و سهیمگین بوجود او مستولی شده است (۱۰) . گوئی که فقط آن هنگام بوده است که به عمق شیوعتی که مرتکب شده بود ، آگاهی یافته و به عواقب نکو هیده و تلخ و گریه فوضیحتی که به بار آمده بود واقف شده است (۱۱) . محمد کاظم می نویسد که لاچون خبر وحشت اثر به اهل حرم رسید ، فغان آنان به آسمان برآمد و نادر خود ناچار شد که برای دل سائی آنان قدم به سرا پرده بگذارد (۱۲) \*

شدت تأثر وی به حدی بود که تا دوز از اندرون پایه بیرون نگذاشت و پس از آن هم که بر تخت جلوس کرد بسیاری از سرکردگان و بزرگان را که در وقت اجرای حکم در

۷- همان کتاب ، ص ۶۲۱ .

۸- همان کتاب ، ص ۶۲۲ .

۹- همان کتاب ، همان جا .

۱۰- بازن هم که در این ایام در اردوی نادر بوده ، می نویسد که " شاهزاده شخصا آمده ، خود را با آن اطمینان و اعتمادی که بی گناهی در انسان ایجاد میکند ، به دست او سپرده بود . ولی سوء ظن در محکمه غاصبان حکم سند را دارد پسر مکررا " تهمت پدر کشتگی را که به او نسبت می دادند انکار کرد اما عدم اعتماد حکم را صادر کرده بود و غضب آن را اجرا کرد : " نامه های طبیب نادر شاه ، ص ۲۱ .

۱۱- عالم آراء ، ص ۶۲۲ .

۱۲- همان کتاب ، همان جا .



کنارش بودند احضار نمود و به بهانهٔ این که هیچ کدام از آنان تقاضا نکرده بودند به جای رضا قلی میرزا هلاک شوند، شکنجه و هلاک کرد<sup>(۴)</sup> \*

پس از ایامی چند بود که نادر برای دیدار از فرزند به نزد او رفت و " سران شاهزادهٔ والاگهر را در سینه خود گذاشته و از رخسارهٔ آن گل بوسه می‌چید و به‌های های تمام گریه میکرد و از گریه بی طاقتی شاه شاهان جهان، حضار دور و کنار به گریه در آمدند و بعد از گریه، هر چند در مقام سئوال و جواب در آمد، نواب کامیاب تغافل کرده، جواب نگفت، خاقان دوران بس که ملتسم سخن شد، بندگان جهانبانی در جواب عرض نمود که اگر چشم مرا کندی و از حدقه بیرون آوردی، اما غافل مباش که چشم خود را کنده و روزگار خود را تباه ساخته (ای) " \* (۵) به هر صورت اگر در زندگی هر فردی از اینای آدمی، نقطهٔ و یا نغساط عطفی بتوان جستجو کرد که مسیر حیات وی را متغیر کرده و روخیاتی دیگر گونه به وی داده باشد این واقعهٔ مهیب و دردناک نیز در اطوار و احوال شهریار افشار، اثراتی بی حد تلخ و ملال انگیز به جا گذاشته و دست به دست نابسامانی‌های دائمی و اختلالات دیگر، پنج سال آخر عمر او را تباه و سیاه گردانیده است. آن گونه که قرائن امر نشان میدهد، رضا قلی بی‌گناه بوده و رفتار کودگانهٔ وی که ناشی از غرور " فرزند مهتر نادر بودن " است بر بدگمانی‌های شاه سختدل نسبت به او افزوده است، مورخ رسمی نادر هم می‌نویسد که " شاه به اغوای بدگوه‌ران، فریب خورد و به این عمل شنیع اقدام کرد " (۶) \* و هم او به درستی اشاره میکند که پس از این فاجعهٔ شوم " تغیر در احوالش راه یافته بیشتر سبب تغییر عقیدت آن حضرت گشته، ورق حسن سلوک را برچیده (است) " (۷)

۴- بازن تعداد کشتگان را پنجاه تن ذکر می‌کند: نامه‌های طبیب نادر شاه، ۲۱، ولی محمد کاظم متذکر است که تنها به گفتن سخنان خشونت آمیز بسیار اکتفا کرده است: یادشده، ص ۶۲۳، مورخان دیگری به جز عبدالکریم، از کور کردن شخص و یا اشخاص همدست بارضاقلی در همین موقع سخن نگفته‌اند ولی مؤلف مزبور می‌نویسد که عبدالله بیگ پسر محمد حسین خان قاجار نیز که در آن موقع خوانسالار نادر بوده و منصب نظارت داشته است، به دلیل شرکت در توطئه کور شده است: بیان واقع، ص ۱۰۹

۵- عالم‌آراء، ۲، ص ۶۲۳ این عبارت بهشو کم مشابه باسخنی است که ملکم نقل کرده است: " این چشمان من نبود که شما از حدقه کنید، بلکه دیدگان ایران بود "،

به نقل از تاریخ نادر شاه، ص ۲۶۶

۶- جهانگشا، چاپ ۱۲۹۶، ص ۲۳۳

۷- همان کتاب، همان جا.

براستی که نادر، از پس این اتفاق، قرار و آرامش خود را از دست داد و از اندوه ستمی که بر فرزندش روا داشته بود، چنان منقلب و متلاطم شد که روز به روز احوالش بریشانتر و بسی اعتدالتر شد. احوال شاهزاده<sup>۱</sup> نگون بخت نیز چنان است که محمد کاظم تقریر می‌کند. بدین معنی که نادر او را مأذون می‌دارد که با جمعی از غلامان خاص به مشهد برود و تنعمه ایام را در آنجا بگذراند (۱)

بقیه اوقات زندگانی او در واقع در بی خبری و فراموشی می‌گذرد، تا آن که آفتاب اقبال دولت نادری از افق پهنای عمر وهستی مردم ایران فروغ برمی‌گیرد و به محاق ادبار و اختلال فرومی‌رود. علیقلی خان عادلشاه، برادر زاده نادر، که گمان می‌کرد استقرار او براریکه سلطنت، بی‌از میان رفتن دودمان عم امکان‌پذیر نیست، در نخستین روزهای حکومت، سهرابخان غلام‌راکه در شمار رایزنان و سرهنگان غمده دستگاه او بود به سر وقت کلات فرستاد، محصوران قلعه که رضاقلی و برادران و فرزندان او نیز جزء آنها بودند، به مدت شانزده روز در برابر سهراب گرجی و همراهان او مقاومت کردند ولی به واسطه سهوی که پیش آمده و یکی از اهل قلعه نردبانی را که برای بردن آب بردیوار می‌گذاشت برنداشته بود، بختیاریان مهاجم توانستند به درون حصار رخنه کنند. (۲) \*

اولاد و احفاد نادری پس از مقاومت بی‌نتیجه‌ای تسلیم شدند و علی‌قلی خان که برای استقرار در امر پادشاهی تعجیل داشت، مقرر کرد که رضاقلی را با پانزده نفر از اعقاب نادر در همان کلات به قتل رسانند (۳) و دو پسر دیگر شاه سابق، نصرالله میرزا، و امام‌قلی میرزا را نیز به مشهد آوردند و در آنجا کشتند. (۴) \*

۱ - نادر در مواجهه با فرزند به سختی گریست و "فرمود که: هرگاه مدعا و مطلب در خاطر داشته باشی مقررکن شاهزاده نامدار عرض نمود که سه مطلب دارم: اول فرزندم شاه رخ را خوار و ذلیل نگردانی، دویم جمعی از سرکردگان عظام که در خدمت من بودند به حرف ارباب غرض متعرض احوال آن جماعت نگردی، سیم آن که مرا به ارض اقدس روانه سازی که دریای آستان امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام به دعاگوئی و فاتحه خوانی به سربرده باقی پنج روزه عمر بی اعتبار خود را به سرسانم. "عالم آراء، ۲، ص ۶۲۳

۲ - لکهارت براین نظر است که احیاناً "عمدی نیز در میان بوده است. این عقیده با توجه به روش خصمانه‌ای که اهل قلعه زین پس به اولاد نادر نشان دادند بی پایه نیست. ر.

ک: نادر شاه، ص، ۲۶۶

۳ - همان کتاب همان جا.

۴ - محمد صادق نامی، گیتی گشا، تصحیح سعید نفیسی، چاپ اقبال تهران ۱۳۱۷

ص ۱۵ و نامه‌های طبیب نادرشاه، ص، ۵۲